

# یغما

شماره مسلسل ۳۴۶

سال سی ۴۱

تیر ماه ۱۳۵۶

شماره چهارم

دکتر سید جعفر شهیدی

## مینوی و فرهنگ اسلامی

شاید بیشتر حاضران محترم بخاطر ارادت یا علاقه بمرحوم مینوی، اظهار نظرهایی را که مجله تماشا درباره آن مرحوم منتشر کرد خوانده باشند. این بنده ضمن عرایض گفته بودم مینوی مردی مسلمان و معتقد بود. گویا انتظار چنین شهادتی بدین صراحت نمی رفته است یا آنکه شهادت به مسلمانی کسی دادن متاعی باب بازار روز نیست، بهر حال بنده وظیفه‌ای را که مرحوم قاضی نورالله شوشتری در نوشتن مجالس المؤمنین بعهدہ داشت ندارم و نمی‌خواهم مسلمان تراش باشم. نه بارضوان خادم بهشت شریکم و نه با مالک دوزخ خرده‌حسابی دارم. اعتقاد هر کس خاص خود اوست و رد و قبول آن بسته باراده خدای وی. آنچه از نظر ما مهم است و آنچه باید روی آن بحث شود، ارزش اجتماعی اشخاص است در زمینه‌های مختلف. اما اگر کسی یا کسانی از گوینده یا نویسنده‌ای برنجند، ادب دین میگوید اگر میتواند از او بگذرد و اگر تا این حد بزرگ منس نیست، فقط حق دارد در حد

\* متن سخنرانی استاد دکتر سید جعفر شهیدی است در دانشگاه تهران ۱۹۲۰۳۶.

همان رنجش و تا آنجا که از عدالت نگذراند معامله بمثل کند، نه آنکه هر ناروائی را در باره او روا دارد.

بخصوص که سخن در باب اعتقاد مردم باشد که مجال آن بسیار تنگ است و مؤاخذه سخت در پی آنست «ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا» این ادب قرآن است و شریعت میگوید: لا تظنن بكلمة خرجت من اخيك سوأ و انت تجدلها فی الخیر سبیلا تا آنجا که میتوانی در باره کسان، خوش گمان باش و کرد بد گمانی مگرد. بلکه از این درجه هم فراتر میرود «كذب سمعك وبصرك عن اخيك فلو شهد عندك خمسون قسامة بانه قال كذا وقال لم اقله فصدقه و كذبهم» قسامه، دو گواه عدل است. اگر صد کس بگوید او چنین گفت و او گوید من نگفتم، آنان را دروغ زن بدان و او را راستگو، پس آنچنان که مسلمان تراش نباید بود کافر تراشی هم روانیست. بگفته آن طنز نویس «مردی را پیش خلیفه بغداد آوردند که زندیق است، مرد گفت من مسلمانم. گفت بگویم ترا چندان بزندان که بزندق بودن خود اقرار کنی گفت ای خلیفه! پیغمبر مردمان را میزد تا بمسلمانی اقرار کنند و تو که خلیفه اوستی آنان را میزنی تا بگویند زندیقیم این چگونه روا باشد؟». اما عنوانی که برای گفتار ناقابل بنده تعیین شده است «مطالعات مینوی در فرهنگ اسلامی» این عنوان چندان رسا نیست مثل اینست که بگوئیم مطالعات مینوی در کتابهای منظوم و منثور، چه از یک طرف فرهنگ اسلامی مفهومی وسیع و قلمروی پهن تر از وسعت مفهوم دارد، فرهنگی است گسترده از کنار دریای اطلس تا قلب چین، و از جنوب افریقا تا سرزمینهای قفقاز، شامل همه علوم و فنون بمعنی عام آن. از طرف دیگر مینوی مسلمان زاده بود در خاندانی روحانی متولد شد. در شهری که در آن عصر هنوز یکی از دو مرکز مهم تدریس فقه و اصول فقه - مهمترین علمهای مورد بحث حوزه های اسلامی - به شمار میرفت (شهر سامرا) تحصیلات خود را آغاز کرد. بعدها هم آنچه خواند و اندوخت و نوشت در زمینه فرهنگ اسلامی بود. و اگر به مطالعه فرهنگ مغرب زمین پرداخت برای آن بود که

به مطالعات محلی خود روش علمی و منطقی بدهد. پس میتوانیم بگوئیم همه مطالعات مینوی در زمینه فرهنگ اسلامی است، جز مقاله‌هایی چند که با فرهنگ ایران پیش از اسلام ارتباط بیشتری دارد. از مطالعه و تحقیق وی در زندگانی ابن‌سینا، ناصر خسرو، غزالی، مولانا جلال‌الدین، مصنفات افضل‌کاشانی و جز آن که سراسر تتبع در فلسفه و عرفان اسلامی است، و از دیوان ناصر خسرو که دوره کلام اسماعیلی است، و از تحقیق او در تفسیرهای فارسی و عربی بگذریم، مگر میتوان تحقیق در کلیله نصرالله منشی را - که در آن سنگ پشت بدان طلاقست حدیث نبوی میگوید و شکل قرآن تلاوت میکند و کلاغ قاعده فقهی تقریر مینماید - مطالعه در فرهنگ اسلامی ندانست؟ حتی داستان ویس و رامین که اثری عشقی و مربوط به سالها پیش از ظهور مسلمانی است، چون از زبان فخرالدین اسعد گرگانی تحصیل کرده مدرسه‌های مسلمانی بازگوشده است، جای جای تحت تأثیر قرآن و حدیث است. پس عنوان مطالعات مینوی در فرهنگ اسلامی چنانکه گفتیم عنوانی دقیق نیست آنچه بنده پیشنهاد کردم (سهم مینوی در گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از حریم مسلمانی) بود. شاید این عنوان بخاطر طولانی بودن تغییر یافته است، و شاید باز بخاطر اینکه در بازار روز خریداری ندارد. نمیدانم، ولی معتقدم که مینوی در هر دو زمینه خدمتی بسزا انجام داده است و بر گردن مسلمانان پارسی زبان حقی عظیم دارد.

بنده خوشبختانه ربع قرن اخیر زندگانی او را درک کردم، یعنی از سال ۱۳۳۰ به بعد سالهای پرت‌مراو که با منات و پختگی و انصاف و روحانیت بیشتر همراه بود. مسلماً بین آنچه انسان در دوره جوانی میگوید و مینویسد با محصول روزگار تجربه آموختن و مهذب شدن او تفاوتی بزرگ دیده میشود. خود وی از گفته‌های روزگار جوانی چنین یاد میکند:

«هر کس بگفته‌های ما گوش میداد ممکن بود گمان کند که ما سخت متعصبیم ولی حقیقت مطلب این است که ما با تعصب جنگ می‌کردیم. راست می‌گفتیم و از

اینکه ما را وقیح تصور کنند ابائی نداشتیم» (۱).

اما در سالهای اخیر اگر برای خود لقب ستیهنده را می‌پسندید، مسلماً نمی‌خواست و نمی‌پذیرفت که او را بدان لقب که در جوانی بدان گردن می‌نهاد بنامند. گفتم مینوی به گسترش فرهنگ اسلامی خدمتی بسزا کرده است. این خدمت با سخنرانی‌ها و مقاله‌های محققانه او گزراده شد. بدون شك عده بسیاری از راه خواندن نوشته‌های او و شنیدن سخنان وی به عظمت بزرگانی چون ابوالحسن عامری و غزالی و خواجه طوسی و دیگران پی بردند، چرا که خود مجال تحقیق نداشتند. یقیناً در این قسمت از ادعا همه با بنده موافقتند. اما اینکه گفتم مینوی از حریم مسلمانی دفاع کرده است، شاید برای بعضی موجب تعجب گردد ولی بعقیده بنده، این قسمت از کوشش او اهمیتی خاص دارد.

هنگامیکه تحصیل کرده‌های ما با نوشته‌های شرق شناسان آشنا شدند، چنان مرعوب و یا مجذوب آنان گشتند که هر چه آنان مینوشتند سخنی غیر قابل انکار بود. میدانیم که در میان شرق شناسان هم، خطا کار بعهد و یا سهو دیده میشود. نتیجه آنکه در اثر انتشار مقاله‌های بعضی مستشرقان، مسلمانان - خاصه نخستین دسته‌های آنان - کتاب سوز، عالم کش، دشمن علم، برده گیر و مخالف آزادی بحث معرفی گشتند.

در چنین هنگامی مینوی با آن صراحت و شجاعت که خاص او بود، گفت: سوختن کتابخانه اسکندریه بدست مسلمانان افسانه‌ای است که عبداللطیف بغدادی جعل کرده است و قفطی و حاجی خلیفه از او گرفته‌اند و شرق شناسان سهواً یا عمداً این افسانه را بازگو کرده‌اند. و در پاسخ آنانکه میگفتند انگیزه مسلمانان از کشور گشائی برده گیری بود نوشت: «هر کسی که تن با اسلام داده بود خود را با شریف ترین مردم برابر میدانست و جز مقام خلافت هیچ منصبی نبود که يك نفر از عوام ایران وصول آنرا برای خود مجال بداند. تعلیم و تربیت و تحصیل علم و معرفت

که در دوره ماقبل اسلام مختص دو گروه اهل دین و اهل دیوان بود در دوره اسلام بر احدی ممنوع نبود، هر کس که استعداد و لیاقتی داشت به هر کاری میتوانست درآید (۱).

و در رد گفتار آنان که مسلمانان را سخت گیر و متعصب معرفی میکردند چنین مینویسد:

«وقایعی را از تاریخ فتوحات اسلامی شاهد می‌آورد که مسلمین مأمورند در راه شناساندن خدا و ترویج دین اسلام شمشیر بکشند... جناب کشیش فراموش میکند که چندین قرن مبلغین مسیحی بعنوان ترویج دین به بلاد آسیا و افریقا می‌رفتند و مایه تسخیر آن بلاد و اراضی بدست دولتهای خویش می‌شدند (۲) و در پاسخ آنانکه مسلمانان را مخالف آزادی بحث میدانستند میگوید: «یکی از اعتراضات همه این مخالفین اسلام که مکرر در کتب ایشان به آن برمی‌خوریم این است که چرا پیغمبر اسلام بحث را منع کرده است؟ چرا مسلمانان حاضر به مباحثه کردن نمیشوند؟ چنانکه سابقاً گفته‌ام من از چنین منعی بطور مطلق خبیر ندارم، ولی در کار همین کشیش و در کار اسقف بتلر که جزء مأخذ اطلاعات و سرمشق‌های خود نام برده است نظیر همین منع را می‌بینم (۳).

و بالاخره درباره شمول و جهانی بودن اسلام در نوشته‌های او چنین عبارتی را می‌بینم «در عرض مدت صد و سی سال که از آن عهد (عهد کارلایل) میگذرد اسلام بیشتر گسترده شده است و مسلماً در هیچ نقطه‌ای جای خود را به دین دیگری نداده است» (۴).

این است نموندهائی از دفاع مینوی از حریم مسلمانی. خداوندا او را بیامرزا! و درجه‌ای را که به عالمان وعده فرموده‌ای و از درجه مؤمنان بالاتر است باو تخصیص ده! آمین.

۱- نقد حال، غزالی ص ۲۶۱. ۲- اسلام از دریچه چشم مسیحیان ج ۲ ص ۲۴۱.

۳- همان کتاب ص ۲۴۶. ۴- همان کتاب ص ۲۵۲.